

ملا متیان و صوفیان و جوانمردان

این وصف از آنچه سلمی در باره ملامتی گفته است اختلاف نداد و تو او آن گفت که ابن عربی اصل فکر را از سلمی گرفته است اما، چنانکه عادت او است، ملا متیان را بر حسب مذہب خود در وحدت وجود مورد مطالعه قرار میدهد. روشن است که وی در فهم معنی «ملامتی» با تمام بسا حثان دیگر این رشته اختلاف دارد چنانکه «ملامت» را مقامی از مقامات تصوف خواند بلکه آنرا با لایترین مقامات داند و بدین ترتیب ملا متیان را اکابر اهل الله شناسد که به اقصی درجات و لایت جادارند؛ جایی که بر ترازان مرتبتی جز نبوت نیست» (۱).

۵- از مقایسه‌ی که ابو حفص عمر سهروردی میان صوفیان و اهل ملامت کرده است چنین برمی آید که وی برای صوفیان فضیلت بیشتر قایل است و جایگاه آنان را در زندگی روحی از ملا متیان برتر قرار میدهد. زیرا حال فنای صوفی از همه ماسوی الله که خودش یکی از آنست. در نظری افضل از حال ملامتی است که درک خویشتمن و خالق باشد و ابن شعور هنوز او را به خلق و به خودش پیوند می بخشد. درین بحث چندین جا به گراهیتی که ملامتی از دعوی دارد و احوال جذب و سکر و نظایر آن را منکر است، اشارت کرده ایم بنا برین چنین گروهی طبعاً از فنا که نهایت حالات جذب است سخن نمیگویند و به دعوی‌هایی که رفیقان صوفی شان درینگونه حالات دارند مبادرت نمیورزند؛ اگر ملامتی دعوی فنای از خلق یا فنای از خویش و اعمال خود کند معنایش جز این نتواند بود که به خلق و خویشتمن مستشعر است چندانکه از سرزنش و اتهام نفس خود غافل نمانده. به قول سهروردی ملامتی به عظمت اخلاص معنقد است و بدان تمسک جوید اما صوفی در اخلاص خود نهان است (۲) پس اخلاص، حال اهل ملامت است و مخالفت اخلاص، حال اهل تصوف؛ ثمر و

نتیجه‌مخاز اخلاص فنای بنده است از رسو مش؛ بد انسانکه قیامش را به قیوم
 خو دبیند. هستی خویش را به وجود مطلق نگردد بلکه وجود خویش را
 ابداً در زند و بهمینست معنی استغراق از آثار در عین، (۱).
 نویسنده معتقد است که این عدم استغراق در خدا و عدم غیبت از نفس و عالمی که
 آنرا احاطه کرده است دو حایل بلند است که باب سخن گفتن را در باره
 وحدت وجود و حلول و اتحاد و مزج و امثال اینها بر ملامتیان بسته است؛ حالانکه
 این گفته‌ها و ردزبان صوفیانی است که راجع به فنا سخن میگویند؛ مخصوصاً
 صوفیان عراق و شام اندر فنای از خلق و بقای به حق، چندان زبان کشا ده
 دارند و چندان در «حق» مستغرق و از ما سوی الله غافل اند که من حیث لای شمر
 هر میدان و حدت وجود و همانند آن قدم نهاده اند. چون عقیده به اتحاد و حلول
 و وحدت وجود در اکثر حالات از لوازم عقیدت و قول به فناست، بنابراین در سخنان
 رجال ملامتی بویژه ملامتیان نخستین، نه چیزی از فنای تو ان یافت و نه
 از وحدت وجود و نظایر آن.

سهروردی در مقایسه‌یی که میان صوفیان و ملامتیان کرده است اختلاف هر دو گروه
 را در هدفی که از حیات روحی دارند، چنین بیان میکند: غایب صوفیان فنا فی الله
 هست و دیدن خلق به چشم زوال و معاينه. برای این گفته پروردگار: کل شیء عهالک
 الا وجهه. اینان نه به نفس توجهی دارند و نه به اخلاص آن و نه به خلق و آرای
 ایشان؛ زیرا سلطان حقیقت چنان بر این گروه استیلا داد که نه عین را مشاهده
 توانند کرد و نه رسم را. بویفید بسطامی چنین حالی داشت که فرمود: چون در خود
 نگریستم و ناری در باطنم دیدم (یعنی رابطه‌یی که او را به خلق ارتباط می‌بخشید)،
 پنج سال در قطع آن کوشیدم. بنگرید چنان قطعش کردم، مرا کشفی دست داد،

(۱) عوارف المعارف ۵۵

* قرآن: ۸۸۲۸ : همه چیز جز ذات وی فنا نیست (۱)

نظری به خلق افکنند چون همه را مرده بافتم ازین جهت بر ایشان چهار تکبیر گفتم، (۱). این نیز همان معنایی را میرساند که گوینده بی از همین گروه فرمود: «صدق اخلاص، از یاد بردن دیدار خلق است به دوام نظر بسوی خالق» (۲). ملامتیان اهل صحور ادراک اند. چنین دانند که غایت طریق، اخلاص در اعمال است و آزاد کردن اعمال از هر گونه معنی ریا؛ این عقیده مقنضی مراقبت دقیق نفس و عدم فنای ازان است. سهروردی به همین نکته اشارت دارد که فرماید: «ملا متی، خلق را از عمل و حال خود براند ولی نفس خویش را نگهداشت پس او مخلص است؛ اما صوفی خود را از عمل و حالش بیرون کرد، چنانکه غیر خویش را خارج کرده بود پس او نیز مخلص است ولی میان مخلص خالص و مخلص تفاوت از زمین تا آسمان است.» دقاق گوید: «هر مخلصی باید اخلاص خویش را مدنظر قرار دهد و همین نقصان کمال اخلاص است» (۳) لکن مذهب ملامتی این نیست.

اختلاف ملامتی و صوفی بر مسأله اخلاص در بیان قشیری از قول ابوعلی دقاق بروشنی پدیدار است: «چون واسطی به نیشاپور درآمد از یاران ابو عثمان حیری پرسید: شیخ ازان شمارا به چه چیز امر میکنند؟ گفتند: به التزام طاعات و بدین تقصیر در آن. گفت: شمارا به موجب سبب محض امر مینمایند چرا شما را به غیبت از طاعات و بدیدن آفریننده و مجری آن امر نمیکند؟» (۴) یعنی اخلاص ملامتی آنست که همواره در عمل خویش تقصیر بیند و اخلاص صوفی عدم رویت اعمال است بطور مطلق یا به عبارت دیگر فنای از اعمال.

فرق های بسیار دیگری را که میان صوفی و ملامتی هست در مبحث اصول ملامتی و تعالیم ایشان، برخوردانده روشن خواهیم کرد.

۶- «فتوت» اسمی است که بر مجموعه بی از فضایل اطلاق کنند: سخاوت، کرم و مروت و شجاعت در میان این فضایل ارزش خاص دارند و دارندة این صفات از

(۱) رساله ملامتی (۲) عوارف المعارف ص ۵۵

(۳) عوارف المعارف ص ۵۴ (۴) رساله القشیری ص ۳۲

مردم دیگر ممتاز است. فتوت به این معنی اخلاقی، قبل از ظهور اسلام و در صدر اسلام در دیار عرب و فارس به وجوه آمد و علی بن ابیطالب و خاندان آن حضرت بهین لقب ملقب بودند. لکن تا آن عهد این بلك امر فردی و شخصی بود و به شکل جماعت منظمی وجود نداشت. نظام اجتماعی اهل فتوت فقط در عصور بعد شناخته شد.

آیین جوانمردی، فتوت، تقریباً از همان روزگاری که تصوف به وجود آمد بدان ارتباط یافت؛ مخصوصاً در آن کشورهای اسلامی که دارای مدنیت کهن بود و با لایحی در ایران زمین رنگ تصوف را به خود گرفت. تا آنجا که اثر افکار صوفیه در تعالیم جوانمردان تقریباً در همه دوره های اسلامی آشکار است. البته عکس آن نیز درست است: بدین معنی که آثار اهل فتوت را در محیط های صوفیان به کثرت میتوان یافت. برای روشن شدن این اتصال متبادل گوئیم: جوانمردانی که چیزی در باره تاریخ زندگی آنها میدانیم اغلب یا صوفی بوده اند یا متمایل به صوفیگری: چنانکه از حکایت نوح عیار با حمدون قصار بخوبی پیداست (۱).

از سوی دیگر می بینیم اکثر مردان مشهور و بلند مرتبت تصوف پیش از آنکه صوفی شوند، جوانمرد بوده اند چون علی بن احمد پو شنجی و احمد بن خضروبه و دیگران.

جوانمرد پیش از اسلام، فردی بود که نگه داری شرفش را - که شرف قبیله او بود - غایت خویش میدانست. پس از اسلام این فرد عضو جمعیتی بشمار آمد که درین راه کاری کردند. لکن صفاتی که يك جوانمرد بایستی بدان آراسته می بود در هر دو حال اثر روشن داشت.

چنین مینماید که نخستین ارتباط و اتصال بین فتوت منظم در داخل هیئت اجتماعی و میان اهل تصوف، در عراق که به دیار فارس رابطه استوار داشت،

(۱) کشف المسجوب من ۱۸۳۷ - شفا الخالی (۱) (۲) (۳) (۴) (۵) (۶) (۷)

برقرار شد. این کار در مکتب حسن بصری که ایوب بن ابی تمیمه او را سردار جوانمردان «سیدالفتیان» مینامد صورت گرفت. چنانکه میدانیم حسن بصری از مردانی است که راه را برای ظهور تصوف در اسلام هموار کرد و از کسانی است که صوفیان متأخر ایشان را از «اقطاب» شمارند. همچنین روشن است که تا عهد وی نظام فتوت بسوی طریق تصوف انتقال همی یافت و عبارت خود حسن بدین گفته دلیل خوبیست: «جوان عابد و متنسک را از گفتارش نتوان شناخت بلکه او را از کردارش می شناسیم و همین شناخت ایوب سودمند است» (۱).

چون تصوف پدید آمد در ضمن آن، با فضیلت تقوی، مجموعه بی از فضایل دیگر که از فتوت منشأ و مدد می گرفت پدیدار گشت.

در سده های سوم و چهارم که تصوف به کمال خود رسید فکر اساسی که مایه امتیاز جوانمردی قدیم تا زی بود، یعنی فکر ایثار در تصوف سخت نیرو گرفت. صوفیان از آغاز، این اندیشه را از مبانی و اصول خویش میدانستند و چند صفت دیگر متعلق و مربوط به آن را نیز بدان می افزودند.

چون: نیاز ردن، شکوه نکردن، از جاه گذاشتن، بذل جود، با نفس جنگیدن و لغزش های دیگران را بخشیدن و مفاهیم صوفیانه دیگری از این قبیل (۲) علی بن ابی بکر اهوازی گفت: «اصل جوانمردی آنست که در خود یک فضیلت هم نه بینی». قشیری فرمود: «اصل جوانمردی آنست که بنده برای همیشه در کار غیر خود باشد» (۳) از همین گروه در تفسیر آیت «قالوا سمعنا فتی ید کرهم یقال له ابراهیم» (۴) گفته است: «فتوت یعنی شکستن بت (که در قصه قرآنی آمده) و بت هر انسانی نفس اوست. پس کسی که

(۱) ابن سعد ۷: ۱۲۸

(۲) الاحیاء فی اهل لی: ۲۱۳ و ۵۳ قاهره سال ۱۲۸۲ (۳) رساله قشیری ص ۱۰۳

* قرآن: گفتند، شنیدیم از جوانی که ایشان را بد می گفت، ابراهیم گویند او را (۲۱ و ۶۰)

با نفس خود مغالفت کند در حقیقت جو انمرد است (۱).
 همه این معانی در محیط های صوفیان و ملامتیان مساویانه راه یافت
 و در تشکیل افکار آنان و نظر ایشان در باره زندگی روحی مؤثر افتاد.
 پس عقیده تو رنگ که گوید: توجه و اقبال جوانمردان به تصوف با اخلاق
 اهل فنوت سازگار نیست، درست نتواند بود، مگر آنکه مقصدوی از فنوت،
 فنوت ارستو کرای باشد که از متمیزات طبقه بی خاص از طبقات ملل اسلامی بود
 و این روش نیز در قرون های پسین پدید آمد که مؤثر خان آن را به عهد
 خلیفه الناصر عباسی تعدید کنند (۵۷۵ - ۶۲۲ هـ). اما اگر فنوت به معنای
 عام خود در نظر گرفته شود در آن از این تعاریف ارستو کرای که با روح
 تصوف معارض است اثری نتوان یافت بلکه صورت با تصوف همواره در یک راه
 روار است و چون دو دوست صمیمی یکی از دیگری بهره مند گردد، جوانمردان
 دعوی امتیاز از مردم دیگر ندارند جز در برابر احساس و طبقه کاری که شرف آدمی
 مقتضی اجرای آن است در داخل نظام اجتماعی هیچ طبقه بی را بر طبقه دیگر دعوی امتیاز
 نیست پس اگر جوانمردان متصوف برای خود امتیازی بر دیگران قایل باشند آن دعوی را
 بر وجه نخستین باید حمل کرد.

۷۰: چون کثرت دعوی از صفات صوفیان است - و چنانکه بعداً خواهیم
 گفت درین مسأله میان این طایفه و گروه ملامتی اختلاف کلی وجود دارد
 بنا برین برخی از اهل تصوف این دعوی را از مقومات و اساسات فنوت
 صوفیان شمرند. حوائص صوفی در نظر اینان کسی است که مردد نوی باشد و از دعوی
 خود دفع کند و در از خود گذرد و بسبب زین تصور حلاج که میگفت:

(۱) کشف اصطلاحات العلوم و الفنون ۲: ۱۱۵۶

اگر از دعوا و قول خود بر گردهم یعنی از « انا الحق » گفتن، از بساط فتوت سقوط
 میکنم. (۱) . پسر حلاج و یاران او از دعوی ابلیس که خود را برتر از آدم خواند
 و گفت « انا خیر منه » و از دعوی خدایی فرعون که گفت « انا ربکم الاعلی »
 دلیل بر فتوت آندو آرد؛ پس بزبان نخستین گویند: « اگر سجده کنم جوآنمردی
 از دستم برود، و از زبان دومی: « اگر به پیغمبر خدا ایمان آرم از مقام فتوت بیغتم » (۲).
 استاد هورتن که در باره ارتباط فتوت با تصوف تردید ندارد از رابطه فتوت
 با ملاّمت انکار میکند. بدین دلیل که این دو فکر متعارض اند: اصحاب فتوت
 تقوی و شرف را با هم جمع کردند در حالی که اهل ملاّمت دنیا را آشکارا تحقیر مینمایند
 و سرزنش نفس را برای رسیدن خویشتن به کمال روحی و اخلاقی و عیله ضروری
 هناسند. ولی حقیقت امر اینست که اگر فتوت با مذهب اهل ملاّمت متعارض
 به نظر رسد همان « فتوت ناصری » متأخر خواهد بود که ما آنرا « فتوت ارستوکرانها »
 نامیدیم حالانکه فتوت اولیه، یعنی فتوت عامی که با تصوف رابطه دارد، با مذهب
 ملاّمتی نیز اتصال و ارتباط استوار دارد. بلکه به عقیده مؤلف که متکی بر رساله
 ملاّمتی سلمی است رهتۀ ارتباط فتوت با ملاّمت قویتر از ارتباط آن با تصوف است.
 چنانکه سلمی وقتی میخواهد صفات اهل ملاّمت را تفسیر کند از میان آنها اخص
 صفات فتوت را ذکر مینماید و این، مؤید قول و عقیده مؤلف است. ^{شواهدی که در این باب در دسترس است}
 بنیان گذاران اولیه آیین ملاّمتی « ملاّمت » را نوعی از جوانی یا مردانگی می شمردند
 و خویشتن را جوان و مرد مینخواندند. ابو حفص گوید: « مریدان اهل ملاّمت
 را که به مردانگی گردیده اند خطری نیست » (۳)
 صفات فتوتی که ملاّمتیان برای خویشتن و مریدان خود میخواهند و آنرا جزء
 لایتنجزای شخصیت یک مرد کامل عیار ملاّمتی قرار میدهند، بسیار است. از هر صفحه
 سلمی شواهدی درین باب میتوان بدست داد یکی از این صفات در اصل چهل و یکم
 رساله ملاّمتیه و قول ابی حفص « داد به عبدالله حجام چنین بیان شده: « اگر مرد بودی،

(۱) الطوا سین للعلاج ص ۵۰ (۲) الطوا سین : همان صفحه و مقابله شود با

massignon : Recueil des Textas Te Inedits P. 69

(۳) رساله ملاّمتیه

خانها در روز مرگت، مایه موعظت و اندرز جوانان خواهد بود، (۱) یعنی میخواند
 بگوید همه چیزت را انبار یاران کن و در راه خدمت برادران چیزی برای خود باقی
 نگذار. در اصل چهل و پنجم در قول ابو عثمان حیری در ازه حق صحبت میخوانیم:
 «صحبت نیکو معنیش اینست که در بذل مال به برادرت کشاده دست باش و در مال او طمع
 مدار، در حق وی انصاف کن ولی از او انصاف نخواه (۲) جفا کش اما جفا روا مدار» (۳).
 و نیز گفته اند: «ملامتی کسی است که نه در باطنش دعوی باشد و نه در ظاهرش تصنع
 و ریا» همچنین: «ملامتیمان از قبول خدمت و تعظیم و رجوع مردم کراهت دارند و
 گویند بنده را با این خواهشها چه کار؟ این چیزها برای آزادگان است». و ایضاً:
 «از اشتغال به عیبهای مردم دست برداشتن و به عیوب نفس خویش پرداختن».
 از جملة مطالب پراکنده بی که در شرح صفات اهل فتوت در رساله ملامتی آمده است
 جامع ترین بیان از نگاه ملامتیمان آنست که اوصاف این گروه را در برابر پرسش
 «جوانمرد کیست؟» بیان داشته و آن چنین است: «کسی که اعتدال آدم، سلاح یا
 صلابت نوح، وفای ابراهیم، صدق امما عیل، اخلاص موسی، صبر ایوب، گریه
 داود و سخای محمد علیهم السلام و رأفت ابوبکر، حمیت عمر، حیای عثمان و علم علی
 رضی الله عنهم را با خود در چنین مرتبتی نفس خویش را ملامت کند؛ دردش
 نگذرد که او هم چیزی هست، حال خویش پسندیده نشمرد، و در همه احوال
 عیبهای نفس و نقصان کردار خود بنگرد و برادرانش را از خوب شدن برتر داند» (۴)
 بدین ترتیب مبالغه نیست که گفتیم اکثر تعالیم ملامتیمان از شیوه و رفتار و تقابل
 جوانمردان فراهم آمده است و من در باره این تعالیم آنجا که از اصول ملامتی
 و پیدایش این فرقه در نساپور سخن گویم بقدر کفایت بحث خواهم کرد.
 بعقیده من ملامتیمان همان جوانمردان یا «فتیان» زاهد حقیقی مسلمان بوده اند آثار
 باطنی و ظاهری فتوت درین طایفه بیش از هر فرقه دیگر صوفیه تجلی کرده است
 اگر جنید انصاف میداد نمی گفت که: «جو انمردی در شام است و فصاحت در عراق
 و راستی در خراسان» (۵) بابل میگفت: جوانمردی و راستی در خراسان ختم است

(۱) رساله ملامتیه (۲) این گفته را با قول حادث محاسبی مقایسه کنید.

فتوت آنست که انصاف کنی و انصاف نخواهی. (۳) رساله ملامتی.

(۴) رساله ملامتیه. (۵) الرسالة القشیریة ص ۱۰۳